

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث در اقل و اکثر بود.

بحث به اینجا رسید که آیا نسبت به اکثر می شود برائت جاری کرد یا نه؟

و توضیحات به اینجا رسید که عده زیادی از علمای ما از قدیم تا حالا اختصاص ندارد، و از علمای اهل سنت، آنها هم از قدیم تا حالا، قائل بودند که اخذ به اقل کافی است و احتیاجی به اتیان اکثر نیست. اینها احتیاطش خوب است و لکن لازم نیست و برائت جاری نمی شود.

عده ای هم قائل بودند اخذ به اکثر باشد. این بحثی است معروف در فقه اسلامی و اصول مطرح بوده از قدیم. در مباحث اصول شیعه متأخر بیشتر به این لغت که آیا اگر دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی، اشکال در ارتباطی بود، آیا می شود قائل شد که برائت از اکثر جاری بشود؟

عرض کردیم آن که الان در کتب ما معروف است بیشتر مسئله را بردند روی انحلال. اگر قائل بشویم که این تکلیف منحل می شود، یعنی بگوییم اقل مسلماً واجب است، اکثر شک می شود، برائت جاری می شود، اشکال ندارد. ۲:۰۰ حالا اختصاص به برائت ندارد.

و لکن عده ای عرض کردیم انحلال را قبول نمی کنند. و خلاصه بحث این است که چون اقل یک طبیعتی دارد در ضمن اکثر قابل انحلال نیست. یا حالا به حسب قواعد علمی یا به حسب مقام عمل و سلوک، این قابلیت ندارد. این حکمش با حکم متباینین یکی است. باید احتیاط کرد و اکثر را انجام داد. یعنی یک لمی در قصه وجود دارد که این منشأ می شود که جای رجوع به برائت نباشد، و این اقل دارای، چون اقل آن اکثر است یک ارتباطی با اکثر دارد. این ارتباط منشأ می شود که این انحلال، این خلاصه تفکر این است. خوب دقت بکنید. این را ممکن است شما بنشینید تصور بکنید، تفکر بکنید، بیش از این وجوهی که الان در اینجا حدود چهار تا وجه ذکر فرمودند، حتی بیش از این وجوه پیدا کرد برای اینکه انحلال نشود.

سرش پس نکته اش این است؛ اینجا چون ارتباطی هستند، اقل یک خصلتی دارد که نمی تواند جدای از اکثر تصویر بشود. لذا انحلال نمی شود.

حالا یک مقدماتی بود، فرضش بحثی بود که دیروز از کفایه خواندیم و دو تا اشکال کردیم یا دور یا خلف لازم می آید یا تقدیم، ما یلزمه فیه یعلمون، و این دو تا درست نیست. بعد تقریش گذشت.

و عرض کردیم که مرحوم استاد هم جواب دادند و فرمودند هذا واضح لا غبار فیه. خب عرض کردم این مباحث را نمی شود گفت واضح لا غبار فیه. نکته فرق بین استاد و بین صاحب کفایه در این شد. صاحب کفایه می گوید تنجز مقدمه وجودش متوقف بر تنجز ذی المقدمه است. آقای خویی می گویند وجود ذی المقدمه متوقف بر وجود مقدمه است. این دیگر هر کدام مبنا را قبول کردیم به قول واضح لا غبار فیه.

صاحب کفایه می گوید شما اگر می خواهید این اقل را به عنوان مقدمه واجب است، باید ذی المقدمه اش هم تنجز پیدا بکند. از ترتب ترشح می کند. پس گفت ما اکثر را انجام می دهیم. آقای خویی می فرماید مراد از مقدمیت در اجزاء این است که وجود کل متوقف است بر این. وجودش بر این متوقف است. ربطی به تنجز ندارد. روشن شد؟

پس اختلاف بین این دو تفکر حالا این چه جور اسمش را بگذاریم واضح لا غبار فیه که آقای خویی فرموده، خب می گوید شما می گوید اقل می خواهد وجوب پیدا بکند به نحو وجوب غیری. خب کی وجوب پیدا می کند؟ وقتی که آن وجوب نفسی دارد تنجز پیدا می کند. آن باید وجوبش تنجز پیدا بکند تا ترشح بکند. خب وقتی تنجز پیدا نکرد چطور ترشح بکند. شما اگر وجوب ذی المقدمه فرض کنید اگر به شما نگفت الان نان بخر، گفت اگر میهمان آمد نان بخر، شما واجب است بازار بروید، خب نمی روید بازار که، کسی بازار نمی رود، می گوید وجوب هنوز تنجز پیدا نکرده من چرا بازار بروم؟ وجوب بازار رفتن فرع تنجیز وجوب نان خریدن است. اگر نان خریدن منجز نشد، چطور می شود بازار رفتن منجز بشود. معقول نیست این بازار رفتن منجز باشد.

پس نظر صاحب کفایه از اینجا است. می گوید شما می گوید این اقل واجب است. کی وجوبش تنجز پیدا می کند؟ وقتی که وجوب اکثر تنجز پیدا کرد. کی وجوب اکثر تنجز پیدا می کند؟ که شما انجام بدهید، واجب اکثر را انجام بدهد. پس این موجب انحلال نمی شود. اگر بخواهیم بگوییم انحلال شد یلزم من وجوده عدمه، حالا آن خلفش چرا واضح است.

آقای خویی می فرماید نه مقدمیت به این معناست که اکثر وجودا، ببینید وجودا متوقف بر وجوب باشد. بعد هم آن آقا گفت واضح لا غبار علیه. این الان واضح، لکن او از این راه وارد نشد. آن از راه، شما می خواهید بگویید وجوب اقل علی کل حال مسلم است؛ او می گوید وجوب اقل علی کل حال باید منجز باشد. اگر باید منجز باشد اگر خودش باشد، خب واجب است، این منجز. اگر در ضمن کل است، کل باید منجز باشد تا این جزء منجز باشد. حرف کفایه، روشن شد؟

و انصافا این شبهه دارد. حالا این شبهه را به این ترتیب مطرح کردیم به ترتیب خلف و نمی دانم. به ترتیب دیگری هم می شود مطرح کرد. البته به این ترتیب بر می گردد به مقام جعل و اینها. به ترتیب دیگری که برگردد نتیجه اش همین است، اما خب، من نمی دانم حالا این تعبیر را جایی دیدم، در استفاده من از کلمات بعضی از علما بود یا از اهل سنت یا به ذهن خودم. ببینید دقت بکنید، شما می گوید وجوب اقل مسلم است. خیلی خب. چرا مسلم است؟ یا وجوب نفسی دارد یا غیری. بسیار خب. غیری یعنی چه؟ یعنی مقدمه داخلیه دیگر. غیری یعنی اینجور. که ما مقدمات دو تا داریم؛ مقدمات خارجیه، مقدمات داخلیه.

خب در مقدمه خارجیه خوب دقت کنید، این نزاع معروفی است بین علماء که آیا ذات مقدمه واجب می شود یا مقدمه موصله. مرحوم صاحب فصول مطرح کرده که مقدمه موصله. صاحب کفایه اشکال کرده که نه، ذات مقدمه. خود ما وفاقا لمرحوم استاد و عده ای گفتیم حق با فصول است و مقدمه موصله. خیلی خب.

اگر ما گفتیم مقدمه موصله را، یعنی رفتن بازار که واجب نیست. رفتن بازار که نان بخرد، معلوم نیست رفتن بازار واجب باشد. رفتن بازاری که بخواهد نان بخرد. اگر نان نخرد که رفتن بازار واجب نمی شود. ذات مقدمه که رفتن بازار باشد که واجب نیست. به خاطر نان خریدن. خب شما اگر این مطلب را در مقدمات خارجی گفتید، در مقدمه داخلی هم بگویید. وقتی شما می گوید این اجزاء واجب است، به وجوب غیری، یعنی این اجزاء فی نفسه وقتی که برساند شما را به کل. حالا نماز ده جزء دارد، شما پنج تایش را انجام بدهید، پنج تای دیگرش را انجام ندهید، آن پنج تا وجوب دارد؟ نه. پنج تا که وجوب ندارد.

وقتی می گوئیم وجوب غیری وقتی می گوئیم وجوب مقدمی، یعنی پنج تایی که شما در ضمن ده تا انجام بدهید. خود پنج تا که نه. چطور شما در مقدمات خارجیه می گوید موصله، در مقدمات داخلیه هم باید بگویید مقدمات وجوب غیری دارد در صورتی که ایجاد مرکب با آن بشود. آن کل ایجاد بشود. و الا شما اجزاء را انجام بدهید کل در نظر نگیرید، چه فایده ای دارد. وجوب اجزاء، پس شما می گوید که وجوب نماز هشت جزئی مسلم است. یعنی چه مسلم است؟ نماز هشت جزئی مسلم است. ده جزئی اش مشکوک است.

یعنی چه نماز هشت جزئی مسلم است؟ یعنی یا وجوب نفسی است، باید انجام بدهید هشت جزئی کافی است. یا وجوب غیر است. اگر وجوب غیر باشد، هشت تا که خودش وجوب ندارد. هشت تا در ضمن ده تا باید باشد. شما اگر می خواهید وجوب غیر حساب بکنید، در ضمن این ده تا باید حساب بکنید. شما اگر هشت را انجام می دهید، دیگر وجوب غیر پیدا نکردید. وجوب غیر این است که در ضمن ده تا باشد. پس شما باید ده تا را انجام بدهید تا مسلم هشت تا را انجام بدهید. نماز هشت تایی را انجام داده اید. چون اگر خودش واجب بود انجام دادید در ضمن غیر هم بود انجام دادید. به غیر از این تصویر نمی شود. چگونه می خواهید تصور بکنید؟

دقت کردید؟ این هم شبیه کلام کفایه. شما اگر بگویید وجوب اقل مسلم مسلم است و از آن طرف هم اقل و اکثر یک جوری است که به هشت تا هم نماز گفته می شود، به ده تا هم نماز گفته می شود. به هشت تا در ضمن ده تا هم نماز گفته می شود. شما کی می توانید این را مسلماً انجام بدهید؟ نه سوال؛ وقتی که وجوب غیر و نفسی با هم دیگر، هر دو احتمال. وجوب نفسی که انجام دادید. وجوب غیر به چیست؟ وجوب غیر این نیست که هشت تا را انجام بدهید. این که وجوب غیر نیست. وجوب غیر این است که ده تا را انجام بدهید تا این هشت تا در ضمن آن ده تا بشود. این می شود وجوب غیر دیگر. شبیه مقدمه موصله در مقدمات خارجیه.

پس شما اگر بخواهید بگویید من قدر متیقن نماز هشت تایی بر من واجب و آن را انجام بدهم. این به این است که شما ده تا را انجام بدهید. قدر متیقنش به این است. و من فکر می کنم حالا نمی دانم دیروز یا پریشب به ذهنم آمد این تعبیر، حالا در کتب اهل سنت دیدم جایی یادم نیست، حالی هم خیلی نداشتم که مراجعه بکنیم، این قدر بحث های طولانی می شود که آدم از حال هم می افتد. غرض این به ذهن من شاید باز کمی آبرومندتر باشد.

به هر حال می توانیم حالا یک نحوه دیگری بگوییم. بگوییم این نماز هشت تایی یا خودش واجب است. خیلی خب این به قول شما وجوب نفسی. یا وجوب غیر دارد یعنی جزء است. کی جزء می شود؟ در ضمن ده تا. اگر در ضمن ده تا نشود که جزء نمی شود. نمی گوییم به عنوان جزء؛ این در ضمن ده تا جزء می شود.

پس اگر شما بخواهید خوب دقت کنید، حتی نماز هشت رکعتی را هشت جزئی را قطعاً انجام بدهید باید ده تا را انجام بدهید. نمی خواهید انحلال انجام بدهید، یعنی می گوید این نماز هشت رکعتی قدر مسلم مسلم است، خیلی خب. این چه جوری انجام می شود؟ تصور بکنید. این نماز هشت جزئی، روشن شد تصویر؟ این چه جوری انجام می شود که شما قطعاً هشت جزئی را انجام داده باشید؟ خب این دو تا احتمال داده؛ شما وقتی می خواهید قطع پیدا کنید هر دو احتمال را باید انجام بدهید.

.....
اگر شما در ضمن ده تا خواندید، آن هشت تا اگر مستقلا بود انجام دادید، اگر در ضمن ده تا نخواندید یک فرض را انجام دادید، دو فرض را انجام ندادید. شما در ضمن ده تا اگر نخواندید یک فرض را انجام دادید و آن هشت تای استقلالی است. اگر هشت تای جزئی می خواهید حتما در ضمن ده تا.

پس خلاصه بحث، می خواهد بگوید نکته فنی این است که در باب اقل و اکثر چون این اقل و اکثر ارتباط با هم دارند، جوری است که نمی توانید اقل را مسلم فرض کنید. اگر بخواهید مسلم مسلم فرضش بکنید، باید اکثر انجام بدهید.

س: اینجا ارتباط مگر مشکوک نیست؟ اینجا در اقل و اکثر ارتباطی نفس ارتباط مشکوک است بین اقل و اکثر. اگر مشکوک است ج: آخر فرض این است که شما می گوید ما اقل متیقن. می خواهید یک کاری بکنید متیقن را انجام بدهید. آن اقل متیقن را کی انجام می دهید؟

س: الان شما به ارتباط یقین دارید یا نه؟

ج: یقین داشتیم که بحث نمی کردیم. شما اگر یقین آوردید که بحث نداریم. بحثی که ما داریم به جامع، شما می آید می گوید ما می دانیم این هشت تا یا فی نفسه واجب است یا اجزاء. بسیار خوب. عقل حکم می کند احتیاط بکنید. بسیار خوب. کیفیت احتیاط؛ ده تا باید انجام بدهیم. چون اگر ده تا را انجام داد، آن هشت تا در ضمنش بود، اگر نفسی بود، بود، جزئی هم بود الان هست، الان جزئی است. چون دو فرض داشت دیگر در آن؛ یکی نفسی یکی جزئی. جزء کی می شود که در ضمن کل باشد و الا کل می شود که جزء نمی شود.

س: شاید منظور این باشد که شأنیت دارد که اگر آن ۱۳:۲۳

ج: شما اگر مثلا نمازی که حالا مثلا با رکوع و سجود فقط خواندید، پنج تایش را خواندید، شأنیت به این درست است؟ اصلا ببینید همچنان که در مقدمه خارجی آن مقدمه موصله واجب است، در مقدمات داخلی هم وقتی جزء باشد، وقتی اجتماع با، یعنی اگر جزء نباشد که وجوب پیدا نمی کند. آن اجزاء در وقتی که جمع بشوند و تشکیل کل بدهند. شما می گوید من می دانم این اقل علی کل تقدیر واجب است. چه نفسی چه غیری. خیلی خوب سلطنا. این چه جور احتیاطش می کنید اقل است؟ هشت تایی که علی کل تقدیر، این باید در ضمن ده تا احتیاط کنید. بخواهید احتیاط بکنید در ضمن ده تا. راه دیگری غیر از ده تا ندارید.

بله یک شبهه دیگر هست که اگر ۱۴:۲۱ حتما باید با قید هشت تا باشد. این همان شبهه ای است که بعد خواهد آمد که در اینجا مشکل دارد، احتیاط مشکل دارد. آن بحث دیگری است. آن یک بحث دیگری است.

پس شما دقت کنید یک بحث این است که شما اصلا اینجا احتیاط نمی کنید بکنید؛ چون اگر بخواهید نفسی باشد باید فقط هشت تا، غیری باشد فقط ده تا. ولی شما نمی توانید فقط و فقط. پس شما باید یک تصویر بکنید، حالا بعد این را توضیح می دهیم در عبارت مرحوم استاد توضیح می دهیم. شما یک تصویری بکنید هشت تا که می گوید نفسی یک جوری باشد که در ضمن ده تا آن هشت تای نفسی انجام شده. اگر بگویید در ضمن هشت تا انجام نشود، می شود متباین. هم باید هشت تای را بخواند هم ده تای را، اگر بخواهید آن جوری حساب بکنید. اگر بگویید هشت تای که نفسی است در ضمن ده تا هم انجام شده، پس شما باید اکثر را انجام بدهید. شما نکته ای ندارد که اقل را انجام بدهید. یا باید اقل و اکثر دو تا را انجام بدهید، می شود متباین، یا خصوص اکثر را انجام بدهید. پس چطور انحلال قائل هستید؟

نمی دانم حالا من چون در کلمات بعضی از علمای دیگر دیدم، نمی فهمم حالا در ذهن من نیامد فعلا، شبهه روشن شد نحوه طرح بحث؟

پس شما به هر حال راهی ندارید که اقل را انجام بدهید. یا هر دو را جداگانه باید انجام بدهید یا خصوص اکثر را انجام بدهید.

س: این که ضمانت در خصوص اکثر باید انجام بشود این لازمه اش این نیست که ارتباط بینی اقل و اکثر باید مسلم باشد؟

ج: عزیز من این ضمانت را یا باید علم قطعی داشته باشیم یا اطراف علم اجمالی. اینجا اطراف علم اجمالی است. این ضمانت اینجا اطراف علم اجمالی است. چون ما می دانیم یا نفسی است یا غیری. بنابر اینکه علم اجمالی منجز باشد از این جهت اینجا آمده. نکته اش این است خب.

س: فرض این است علم اجمالی منحل می شود. این مصالحه که شما می گوید منجز

ج: خب چه جور منحل می شود؟

س: همین که ادعا می کند اقل قدر متیقن است.

ج: شما اقل که قدر متیقن است چون فرض این است الان، از دیروز تا حالا فرض این است که وجوبش غیر است. وجوب غیر چه، یعنی چه، یعنی وجوب در ضمن کل. شما کی می توانید این اقلی که وجوبش غیر است انجام بدهید؟ که اکثر را انجام بدهید، و الا انجام اکثر را انجام ندهید، فقط وجوب نفسی است، وجوب غیر را انجام ندادید که.

س: وجوب غیر آنجایی است که همه فعل انجام بشود، اما این مستلزم این نیست که اکثر فقط انجام بشود. وجوب غیر این است که همه فعل انجام بشود.

ج: عرض کردم این دو تا نتیجه دارد؛ یا بگویید هر دو جمع بکند بینشان هم نماز هشت تایی هم نماز ده تایی بخواند. اگر بنا بشود وجوب اقل و اکثر هر دو متمایز بشود. اگر نه، وجوب اقل مندرک در اکثر است، وجوب نفسی اش هم مندرک در اکثر است، خب این نماز اکثر را بخواند.

س: مندرک در اکثر نیست، مندرک در مجموعه صلاة است.

ج: لا اله الا الله، مجموعه شد دو تا دیگر، حالا برگردیم به دو تا. شما مثل اینکه تقریب من را متوجه نشدید. نتیجه اش دو تا نماز باید بخواند. به هر حال اکثر را باید بخواند، به اقل نمی شود اکتفا بکند. تمام بحث این است که به اقل اکتفا نکند.

س: استاد قائلین به انحلال پس اصلا غلط ارتباطی را قبول ندارند.

ج: یعنی چه قبول ندارند؟

س: یعنی با اینکه انحلال را قبول دارند، قبول ارتباطی هم هست؟

ج: اینها می خواهند بگویند اشکالی که، خوب دقت کنید، اینها می گویند وقتی ارتباطی شد انحلال تصویر نمی شود. انحلال فقط در استقلالی تصویر می شود. من مدیون هستم به پنج تومان یا به ده تومان، اینجا انحلال تصویر می شود. در ارتباطی انحلال تصویر نمی شود.

س: نه آنهایی که قائل به انحلال هستند در ارتباطی

ج: خب همین است دیگر. اشکال این طرف است. آقای خویی فعلا داریم اشکال این طرف

س: نه می خواهم بگویم آنهایی که قائل هستند در ارتباطی قائل به انحلال هستند اینها چه فرقی با استقلالی می دانند؟ پس باید ارتباطی را اصلا قبول نداشته باشند.

ج: خب نتیجه اش همین می شود. ارتباطی را بر می دارند به متباینین.

انما الکلام اگر دقیقا به متباینین، باید دو تا بخواند یکی هشت تایی یکی ده تایی. یا اگر این هشت تایی علی تقدیر نفسیت مندرک در ده تاست، یکی بخواند. یعنی اگر بخواهد بگوید من قطعا به اقل اتیان کردم، باید اکثر را بخواند یا دو تا بخواند. راه دیگری نیست. اقل تنها کافی نیست. روشن شد شبهه چیست؟ اقل تنها کافی نیست. یعنی اقل و اکثر ارتباطی یک روحیه ای دارد که قابل انحلال نیست. چرا؟ چون مفروض این است که اقل وجوبش غیری است. وجوب غیری فرضش این است که درضمن اکثر ملاحظه بشود. و الا غیری نمی شود نفسی می شود.

س: این ضمن اکثر را شما از کجا آوردید؟

ج: غیری بودنش دیگر

س: این باید مجموعه صلاة باشد نه ضمن اکثر. اکثر اول بحث است. اینکه اقل باید اتیان باشد آنجایی وجوب غیری اش

ج: اول بحث عزیز من علم اجمالی دارد یا به اقل یا به اکثر. علم اجمالی که دارد. اول بحث یعنی چه؟ علم اجمالی هم منجز است. ما باید ببینیم منحل می شود یا نمی شود. شما راهی دارید که اثبات این فقط اقل را انجام بدهد؟ شما اگر خوب دقت کنید دو چیز باید بگویید؛ یا بگویید هر دو را انجام بدهد یا اکثر را انجام بدهد. فقط اقل را نمی تواند در بیاورد. اگر بخواهیم به علمتان عمل بکنید که هم غیری باشد هم نفسی باشد. علم شما این است دیگر الان. اقل یا غیری است یا نفسی. این دوراه دارد عمل به این علم شما. یا دو تا را انجام بدهید یا اکثر را انجام بدهید.

سوم، اقل را انجام بدهید، نمی شود. روشن شد اشکال چیست؟ اشکال این است می گوید اقل نمی شود. یا اکثر یا هر دو. اقل و اکثر هر دو. اما اینکه شما بگویید من اقل را انجام می دهم چون متیقن است این نمی شود. چون متیقنش دو فرض است. نفسی و غیری. نفسی همان هشت تاست. غیری کی غیری می شود که ده تا. و الا اگر تو ده تا داشتی که غیری نمی شود که. اگر بخواهید شما هشت تایی غیری انجام بدهید، کی هشت تایی غیری انجام می دهید؟ درضمن ده تا. خوب تصور کنید. همین که بخواهد غیری باشد باید درضمن ده تا باشد و الا غیری نمی شود که.

بله بحثی که دیروز ما کردیم ما وجوب غیری را منکر شدیم. آن بحث دیگری است اشتباه نشود. شما می گوید آقا ما وجوب غیری را منکریم لذا انحلال. آن بحث دیگری است. آن اصلا از بحث خارج است. از فرض بحث خارج است.

خب تا اینجا هم حالا ما احتمال دادیم که مثلاً شاید، شاید من مثلاً کسی دیدم تعبیر به کلام آقای خویی کرده به این وجه. غرض اینکه این یک احتمال. یک احتمال هم دارد که چون مرحوم استاد یک وجه دومی در این صفحه ۵۰۰ وجه دومی ذکر کردند برای عدم انحلال. احتمال هم می‌دهم شاید مراد ایشان این بوده. حالا جور دیگری یا من بد فهمیدم یا ایشان تقریب دیگری.

و منها ان التكليف المعلوم المحتمل تعلقه بالاقل و الاكثر تكليف واحد متعلق بالاجزاء، شاید هم این توجیهی که من گفتم از کلام ایشان چون من خیلی احتیاط می‌کنم نسبت نمی‌دهم. در آورد، من خودم توضیح خیلی واضح بود. حالا فرض کنید مراد ایشان، مقیداً بعضها ببعض ثبوتاً و سقوطاً؛ اذ مفروض کون الاجزاء ارتباطیه و معه لا یعقل سقوط التكليف بالاضافة الى بعض الاجزاء مع عدم سقوطه؛ شاید هم مراد ایشان همین وجهی بود که من الان عرض کردم. دقت می‌کنید؟

س: این منها قائلش کیست حالا؟

ج: نوشتند به کسی نسبت دادند

لکون التكليف واحداً و الاجزاء ارتباطی، خیلی مثل این بیان من واضح نیست. حالا شاید در ذهن من البته من این معنا را خودم تصور کردم، بعد عبارت ایشان را خواندم. لذا هی دارم می‌گویم شاید برای اینکه بالاخره، چون از این بحث‌ها که مراد جدی ایشان این هست، این نیست، از این بحث‌ها خوشم نمی‌آید و تطویل عمر بلا فایده است.

و عليه فلا يحصل القطع بسقوط التكليف باتيان الاقل حتى بالنسبة الى نفس الاقل المقطوع وجوبه؛ این المقطوع وجوبه یعنی به نحو نفسی و غیری. این طوری باید بگوییم.

لاحتمال وجوب الاكثر و احتمال وجوب ملازم لاحتمال عدم سقوط التكليف رأساً؛ شاید مرادش همین باشد. اگر باشد وجه من به نظرم روشن بود.

لانه ملازم، نه ملازم چه عرض کنم. لعدم سقوطه بالاضافة الى خصوص الاكثر؛ حالا تعبیر ملازم کردند.

فيكون المقام من موارد العلم بثبوت التكليف، بله ایشان نظرش این است. یعنی حالا یاد آمد. وقتی خواندیم. ایشان می‌گوید ما نحن فيه از قبیل شک در سقوط تکلیف است نه ثبوت تکلیف. خلاصه این وجه این است. لکن من وجه دیگری گفتم. مقدمات ایشان بعضی به وجه ما می‌خورد.

فیكون مجرى لقاعدة الاشتغال؛ كرارا عرض كرديم اين شك در ثبوت تكليف براءت است، شك در سقوط تكليف اشتغال.

لان العلم بشغل الذمه؛ آن وقت آن مطلبی که من توضیح عرض کردم واضح تر می کند. غرضم با این وجهی که ما عرض کردیم واضح تر می شود این مطلب.

و الجواب، ایشان جواب دادند که شك در سقوط تكليف، تارة به جهت شأن مولاست و جعل مولا، آنجا جای به اصطلاح مولاست که مثلا صلاة ظهر را فهمیدیم و معذرت می خواهم سقوط تكليف از ما باشد نه از مولا. مثلا مولا گفته نماز ظهر بخوان، شك کردیم نماز ظهر خواندیم یا نخواندیم.

و اخرى يكون ناشئا من عدم وصول التكليف؛ تارة مشکلكش اگر در سقوط از ناحیه خود مولاست.

فلا يعلم العبد بما هو مجعول من قبل المولى كما فى المقام فان الشك فى سقوط التكليف باتيان الاقل يكون ناشئا من الشك فى جعل المولى، ففى مثل ذلك كان جعل التلكيف بالنسبة الى الاكثر مشکوكا فيه؛ لذا عرض کردم ایشان به این راهی که من می خواهم بگویم نرفتند. از این ذیلش ایشان می خواستند بگویند شك در سقوط است نه در ثبوت.

فيرجع الى الاصل العقلى قاعده قبح عقاب، خب اینها را دیگر همه را ما گفتیم که هیچ کدامش را قبول نداریم. والاصل النقلى المستفاد من مثل، خوب است این را انصافا دقیق نوشتند. چون آقای خوئی غیر از حدیث رفع، حدیث اطلاق را هم قبول کردند. كل شیء مطلق حتى یرد فيه نهی، قبول کردند که دلالت بر براءت می کنند. لذا گفتند من مثل حدیث الرفع؛ خوب است انصافا.

فبعد الاتيان بالاقل و ان كان الشك فى سقوط التكليف واقعا موجودا بالوجدان، ما راه من که راهی رفتم غیر از این راه بود، آن اشکالی که ما مطرح کردیم.

این هم راه، بعد هم یک مطلبی فرمودند که آقایان خودشان مراجعه کنند.

س: طبق اینها حاج آقا ولو ما مقدمه موصله را هم واجب ندانیم جواب درست است؟

ج: بله،

س: ولی جواب شما فقط

ج: نه، ما روی مقدمه موصلیه نرفتیم، ما رفتیم روی عنوان جزئیت. حالا شبیه مقدمه موصله چه آنجا قائل بشویم چه نشویم.

اشکال سوم، وجه سوم این مسئله، ما ذکره، این سومی می شود. نائینی، چون نائینی هم قائل هست که اینجا علم اجمالی منحل نمی شود. این نکته ظریف این مناقشه و اشکال استاد دیگر، من تند می خوانم جوابش را هم خودتان ملاحظه بکنید. خیلی وقتتان را نمی گیریم.

نکته ظریفش این است که مرحوم نائینی و مرحوم استاد یک مبنا دارند. و آن اینکه تنجیز علم اجمالی به تعارض اصولی. لکن در این فرع با هم دعوا دارند. یعنی ایشان می خواهد، نائینی کاری بکند که در اینجا بگوید اصول تعارض دارند لذا باید اکثر را انجام داد. مرحوم آقای خویی می خواهد بگوید تعارض ندارند. چون گاهی اوقات دو تا میناست؛ مثل فرض کنید بنده با آقای خویی یا آقای نائینی. ما چون از راه علم رفتیم جلو، اینها از راه تعارض اصول وارد شدند.

غرض این نکته فنی را دقت کنید. علم تفصیلی به وجوب اقل انما هو علی نحو الاهیال؛ البته اینها احتمال دارد برگشتش به همان نکته ای باشد که من گفتم. تقریش و نکاتی فنی اش. الاهیال الجامع بین الاطلاق، مراد از اطلاق یعنی نفسی. مراد از تقیید یعنی غیری. دقت کنید. یعنی آن وجوب، فکر می کنم مرحوم نائینی در ذهنش همین است که این معنا ندارد.

انما هو علی نحو الاهیال الجامع بین الاطلاق و التقیید مع الشک فی خصوصیه الاطلاق و التقیید، دقت می کنید؟ چون بنابر اینکه وجوب نفسی غیر از وجوب غیری است. پس شما بگویید وجوب مهمل، وجوبی که قید ندارد اصلا. آن وقت این نکته این است. خوب دقت کنید.

حالا اجمالی شما تعلق گرفته به اینکه یک وجوبی هست یا در اقل یا در اکثر، پس بنابرین شما می گوید این علمتان منحل می شود. این یک نکته لطیفی است که مرحوم نائینی دارد. و نکته قشنگی هم هست. اصلا این بحث های خاص خودش را هم دارد. و آن اینکه سر انحلال این است که باید آن علم تفصیلی ما با علم اجمالی ما فرق بکند و الا انحلال نمی شود. اینها جزو مباحث علم اجمالی است.

حرف قشنگی هم هست. شما می گوید یا اقل واجب است یا اکثر. پس من می دانم اقل علی کل تقدیر به نحو اهیال واجب است. مرحوم نائینی می گوید این پس این چون می دانم به نحو اهیال واجب است، آن یکی هم مشکوک است اصالة البرائه جاری بشود. مرحوم نائینی می گوید این علم تفصیلی شما انحلال نمی آورد. چرا؟ چون علم تفصیلی شما عین علم اجمالی است. چیز تازه ای نیست. خوب دقت کنید. چون شما می دانید یا اقل واجب است یا اکثر. خیلی خب. این که می گوید پس اقل مسلما واجب است. چه نحو وجوبی دارد اقل مسلما؟ به نحو نفسی؟ نه، به نحو غیری؟ نه. یک جامع. این جامع همان علم تفصیلی شماست. چیز دیگری نیست. روشن شد نکته؟

این علم تفصیلی نمی تواند انحلال ایجاد بکند.

و هذا المقدار من العلم التفصیلی هو المقوم للعلم الاجمالی؛ این اصلا خودش علم اجمالی را درست کرد.

چون شما اهمال پیدا کرد، وقتی اهمال پیدا کرد، عین علم اجمالی است.

لان کل علم اجمالی، اینها را ما چند بار تا حالا گفته بودیم، ندیده بودم حالا دیشب و امروز که مطالعه می کردم خوشحال شدیم. چون بعضی وقت ها مطالبی ما می گوئیم خیال می کنیم مال ذهن خودمان است. بعد می بینیم نه بزرگان هم فرمودند. این را ما زیاد تکرار کردیم. حتما در بحث هم زیاد شنیدید.

لان کل علم اجمالی علم اجمالی بالنسبة الى الخصوصیات و علم تفصیلی بالنسبة الى الجامع؛ این را خیلی ما گفتیم دیگر. و گفتیم نکته تجزیه علم اجمالی دائما روی خصوصیات است. جامع که علم تفصیلی است که. این که می گویند علم اجمالی منجز است روی خصوصیات.

و لذا عرض کردیم اگر بخواهیم تجزیه علم اجمالی، اینها را دیگر اینها نگفتند، اینها را من اضافه کردم. ای کاش اینها را هم می فرمودند. اگر روی خصوصیات آمد ابداع است، تصرف است. چون علم که خورده به جامع، این تصرف نیست. این انطباق واقع است، حالا فرض کنید علم و انطباق، مقوله انطباق، انفعال نیست.

اما اگر شما آمدید روی خصوصیات، می شود ابداع. این دو تا با همدیگر فرق می کند. اینهاش را دیگر ایشان نفرموده است. این مقدمه اول را گفتند، ما دنبالش هم آثار، فلا يكون هذا العلم التفصیلی موجبا للانحلال و لا لزم انحلال العلم الاجمالی بنفسه؛ پس اشکال نائینی روشن شد؟ این علم تفصیلی شما، شما عبارت را عوض کردید، همان علم اجمالی تان است. اگر شما فهمیدید که یکی از این دو اناء نجس است من باب مثال. بعد بینه آمد که اناء دست راستی نجس است. خب این علم اجمالی شما منحل می شود. چرا؟ چون علم اجمالی شما اقلهما است. بینه آمد دست راستی، این منحل می شود دیگر. آن علم تفصیلی شما غیر از علم اجمالی شما است. علم اجمالی شما به جامع است، علم تفصیلی شما به احدهما، بعینین. این انحلال معقول است. نائینی می فرماید این انحلال معقول است. اما اگر شما آمدید گفتید من می دانم یکی از این دو اناء نجس است. بعد دست راستی گفت این دست چپ، چپی گفت دست راست. بگوئید علم اجمالی هم منحل شده. منحل نمی شود این همان اولی است. جابجا کردن ظرف ها علم شما را عوض نمی کند که. شما

ظرفها را جابجا کنید این چه را عوض می کند؟ یکی را بردارید بگذارید پشت بام، یکی را زیرزمین، عوض می کند علمتان را؟ علم که عوض نمی شود.

شما می گوید من می دانم یا اقل واجب است، بعد می گوید پس اقل علی کل تقدیر، این همان علم اجمالی شماست. چون شما نمی توانید بگویید اقل به نحو وجوب نفسی مسلم است. اقل به نحو وجوب غیری مسلم است. اقل را به نحو اجمال اهمال باید بگیرد. این راه مرحوم نائینی.

یک راه دیگر شبیه این راه، اینها با هم اشتباه نشود. و آن اینکه اصلاً چنین علمی منحل نمی شود؛ چون البته آقای خویی جوابش گذشت در مقدمه اول. ما اشکالمان این بود، آن وجوب جامع مابین غیری و نفسی، وجوب اعتباری نیست. اصلاً اعتبار قانونی ندارد. آن جامع بین دقت کردید؟ لذا آن انحلال ایجاد نمی کند. آن وجوبی، آن عنوان احدهماست، فقط عنوان احدهماست، هیچ واقعیت ندارد. چون شما جامع بین غیری و نفسی ندارید. شما یک اعتبار قانونی ندارید که اسمش جامع بین نفسی و غیری است. شما همچنین جامعی ندارید. آن که دارید جامع انتزاعی ذهنی شماست. این انحلال ایجاد نمی کند. این شبیه کلام مرحوم نائینی. نائینی از این راه وارد شد که معلوم بالتفصیل شما عین معلوم بالاجمال است. پس انحلال ایجاد نمی کند.

ما از راه دیگری وارد شدیم. بالتفصیل شما ارزش قانونی ندارد، اعتبار نیست. چون آن که کل واحد است، یا وجوب غیری، یا وجوب نفسی است. جامع چیزی نداریم ما. ما جامع بین، دقت فرمودید؟ جامع بین نفسی و غیری یک اعتبار قانونی نداریم که اسمش وجوب باشد. جامع بین غیری و... همچنین اعتباری ما نداریم.

این جامع ذهنی شماست. عنوان احدهماست. این عنوان ذهنی نمی تواند انحلال ایجاد بکند. آن که می تواند انحلال ایجاد بکند این است که تکلیف باشد، اعتبار قانونی باشد. شما یکی از این دو اعتبار قانونی. حالا من یک تعبیر را عرض کردم، البته شبیه این یادتان باشد آقای خویی فرمودند، اگر یادتان باشد که انحلال نمی شود. این را آقای خویی در صفحه، من باز فراموش کردم. صفحه ۴۹۷ و اما لان المعلوم بالاجمال هو وجوب النفسی سواء كان متعلقاً بل معلوم بالتفصیل هو وجوب الجامع بین النفسی فلا ينحل العلم الاجمالي؛ حالا ایشان توضیح ندادند. چون فرمودند تقدم، ما هم که مراجعه نکردیم. به وقتش هم گفتیم هنوز هم مراجعه نکردیم.

این اشکال به ذهن من هست. حالا ایشان فرمودند من یک جواب دادیم و گفتیم، ما به ذهنمان این اشکال می آید. پس این اشکال سوم، انحلال درست نیست. یا به تعبیر نائینی، این علم این که اسمش علم تفصیلی است عین علم اجمالی است. چیز جدیدی نیست که انحلال بیاورد. یا به تعبیر بنده جامع بین نفسی و غیره اعتبار قانونی نیست. یک عنوان انتزاعی است که شما درست می کنید.

و ما در باب تجیز علم باید اعتبار قانونی باشد. نمی تواند که اعتبار ذهنی باشد. این خلاصه اشکالات که آقایان مراجعه بکنند.

مرحوم آقای خویی می فرمایند در جواب ایشان انما ذکره متین لو قلنا بالانحلال الحقیقی؛ به همین که شما گفتید.

و لکن نقول بالانحلال الحکمی، دیگر نخواندم این عبارت را. بمعنی ان المعلوم بالاجمال و ان کان یحتمل انطباقه علی خصوصیه

الاطلاق؛ ببینید، معلوم بالاجمال وجوب. یحتمل انطباقه خصوصیه اطلاق یعنی نفسی؛ خصوصیه تقیید یعنی غیره.

الا انه، ایشان از این راه وارد شده است. یا خصوصیت اطلاق دارد آن هشت تایی، یا خصوصیت تقیید. خصوصیت اطلاق خودش فی

نفسه. پس ببینید ایشان رفته روی ذات هشت تایی. این ذات هشت تایی وجوب به آن تعلق گرفته است. یا با خصوصیت اطلاق یا با

خصوصیت تقیید.

الا انه، اینجا نکته فرق بین مرحوم استاد با استادشان. مرحوم استاد می خواهد تصویر بکند که اینجا منحل می شود؛ علم در یکی اصل

در یکی جاری می شود، در یکی جاری نمی شود. چون عرض کردیم هر دو مبنایشان تعارض اصول است.

الا انه حیث تكون احدي الخصوصيتين، یعنی تقیید، مجری الاصل دون الاخری، یعنی اطلاق. کان جریان الاصل فی احدهما، دقت

کردید از چه راهی پیش آمد ایشان. پس آقای خویی می خواهد با استادشان با حفظ مبنا، مبنای هر دو یکی است. می خواهد ایشان از این،

لما ذکرناه من ان تجیز الاجمالی متوقف علی تعارض الاصول فی اطرافه و تساقطها، مبنی علی ما ذکرناه و ذکره الاستاد، این را هم باید

اضافه کنید؛ یعنی و ذکره نائینی. خوب نکته فنی روشن شد؟

پس نکته فنی در اینجا این است. خب مرحوم نائینی می گوید این خصوصیت اطلاق و تقیید هم ارزش ندارد. این عین همان اولی، هیچ

فرقی نمی کند.

فبعد العلم بوجوب الاقل بنحو الاهمال، اشکال ما چه بود؟ وجوب به نحو الاهمال، اعتبار قانونی نیست. اشکال ما این اینجا بنویسید

اشکال بنده، اشکال شاگرد.

الوجوب بنحو الاهیال، وجوب به نحو اهیال اعتبار قانونی نیست. انتزاع ذهنی شماست، شما درست می‌کنید. شما انتزاع می‌کنید این صفت را. ما چیزی در قوانین به نام وجوب اهیالی نداریم. وجوب به نحو اهیال نداریم. من همیشه عبارت را می‌خوانم که آن نکته فنی روشن بشود.

بعد العلم بوجوب الاقل بنحو الاهیال الجامع بین الاطلاق و التقیید و ان لم یکن لنا علم باحدی الخصوصیتین حتی یلزم الانحلال الحقیقی؛ خب مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید این به علم اجمالی شما به اهیال همان علم اجمالی شماست.

علی ای حال این نکته دیگری خود آقایان مراجعه کنند دیگر من چون دیگر بنا نبود که خیلی طولانی صحبت بکنیم و مع الاسف هم طولانی صحبت شد. البته خب فواید زیادی هم ما در اثناء گفتیم غیر از خود بحث.

وجه چهارم و آخرین وجه.

دیگر این را باز مرحوم استاد طولانی تر صحبت کردند. این اشکالی است که در رسائل آمده و جواب داده. خوب دقت کنید. بعد مرحوم صاحب کفایه این اشکال را گرفته و یک جور دیگری آورده است. من به نظرم می‌آید که چون راه کفایه گفتند مرادش مرحوم صاحب کفایه تفکیک بین به اصطلاح اقل و اکثر استقلالی و ارتباطی است. من فکر می‌کنم دو تا ارتباطی هم می‌خواهد تفصیل بدهد. چون من طبیعتاً بنایم به این نیست وارد عبارات بشوم، اصل و اصل هم خیلی واضح است. از راه غرض وارد شده نه از راه خطاب نه از راه تکلیف. ما می‌دانیم مولا غرضی از این تکلیف دارد. اگر هشت تا را انجام بدهیم شک داریم، ده تا را انجام بدهیم یقیناً غرضش را انجام دادیم. این بحث غرض است دیگر.

و عرض کردیم کرا را در عبارات مخصوصاً این مطلب در کفایه زیاد آمده. التکلیف یدور مدار غرض ثبوتاً و سقوطاً. اگر مولا گفت آب بیاور، تشنه‌اش است می‌خواهد آب بخورد. آب را برد تا گذاشت آنجا بچه‌اش آمد و خورد آب را. خب می‌گویند عقل حکم می‌کند برو دو مرتبه آب بیاور. حالا یک مرتبه گفت آب بیاور. چرا؟ چون می‌خواست بخورد. نخورد دیگر خب دیدیم که غرض حاصل نشد. دیدیم غرض حاصل نشد. وقتی غرض حاصل نشد، باید تکلیف را باید، یعنی عبد باید به دنبال غرض مولا باشد نه تکلیف. آن که اساس، اگر شما هشت تایی را انجام دادید شک در ثبوت غرض دارید. باید ده تایی را انجام بدهید. اکثر را انجام بدهید. روشن شد؟

این اشکال را مرحوم شیخ در کتاب رسائل آوردند. صاحب کفایه این را تقویت کرده. فرقی همین است. شیخ جواب داده، صاحب کفایه تقویت کرده.

پس در مورد اقل و اکثر ما مشکل غرض داریم. این اول.

و اجاب شیخنا الانصاری؛ دیگر من می خواهم اختصار بخوانم. به دو وجه؛ یکی اینکه کلام در جریان برائت و عدمه فی المقام لا یكون مبتنیا علی مذهب العدلیه؛ البته این هست، از اینجا تا جوابی که مرحوم، چون بعد آقای خویی اشکال می کند به شیخ. بعد خود ایشان جواب می دهند آقای خویی در صفحه ۵۰۷. دیگر نمی دانم بخوانیم یا نخوانیم. یک کمی را به اندازه ای که بعضی نکاتی را که می خواهیم رد و ایراد بکنیم می خوانیم و الا بقیه اش نکته خاصی ندارد.

ایشان غرض را با ملاکات یکی گرفته است. لکن معلوم نیست مراد قائلین از غرض، ملاکات باشد.

انه ان كان الغرض بنفسه كما فلان، و اما ان كان التكليف متعلقا بالفعل، فلا يجب، و اما كون المأمور به وافيا بغرض المولى فهو من وظائف؛ این روشن نیست. بعد در آخرش می فرماید هذا كله بناء على ما هو المشهور من مذهب العدليه من تبعية الاحكام للملاکات؛ ظاهر عبارت مرحوم استاد بحث غرض را با ملاکات یکی گرفتند. لکن فکر می کنم دو تا باشد. حالا خیلی دیگر با همدیگر دعوا نمی کنیم، خیلی بحث نمی کنیم.

ملاکات عرض کردیم تصویر ما یک امور واقعی هستند که اشیاء دارند در واقع. این امور واقعی تصویر ما از ملاکات است. اگر در نفس واقع در نظر بگیریم این امور حقیقیه و علت و معلول و الی آخره. اگر آن را زیر بنای اعتبار قانونی، یعنی می آید این را زیر بنا قرار می دهد، این را اسمش را می گذاریم ملاکات. ملاکات امور واقعی هستند. الان فرض کنید من باب مثال می خواهم بگویم. فرض کنید مثلا هویج دارای چه آثاری است؟ این را در علوم طبیعی نوشتند، در گیاه شناسی، علوم خاص خودش، مثلا ترکیبش از ویتامین فلان، این یک نکته است. یک نکته این هویج در معده ما چه کار می کند، با بدن ما چه کار می کند. این زاویه دیگری است. طب قدیم با طب جدید مشکلش اینجاست. اینها می آیند هویج را در طب جدید به لحاظ آثار شیمیایی و ترکیبش و فلان و ویتامینش و مواد معدنی و مواد آلی و الی حرفهایی که دارند؛ آنها می آیند هویج را به لحاظ تأثیر در بدن؛ این دو تا لحاظ است.

پس ملاکات امور واقعی هستند لکن مقنن و قانونگذار آنها را در نظر گرفته است، برای اینکه آثار رویش بار بکند. اسمش می شود ملاک. اگر ما همانها را بدون نظر مقنن نگاه بکنیم امور تکوینی می شود. و لذا مثلا ما کان ربک، این را ما در شرح آیات توضیح دادیم خیلی نکته مهمی است نزد ما. و ما کان ربک و ظلام للعبید، آیا این یک امر واقعی است و تکوینی است که خداوند در نظام وجود ظلم نیست. یا این اضافه بر عمل واقعی، این ملاک است. یعنی می گوید احکامی را که من جعل می کنم روی ظلم نیست. چون شنیدم بعضی

گفتند مثلاً فرض کنید چون ظلم نیست پس ارث زن و مرد باید یکی باشد؛ چون اگر متفاوت بشود ظلم است. آیا این ملاک است؟ خوب دقت کنید. ظاهر آیه مبارکه، حالا نمی دانیم چیست حالا ملاک را این جور فهمیده که بر آیه دیگر مقدم کرده است.

دقت بکنید. ما این را بحث، از آن حرف های سبک را گذاشتیم کنار، آن بحث فنی این است. ما در آیات و داریم، این مشکل را من عرض کردم کرارا، ما یکی از مشکلاتی که در دنیای اهل سنت داریم، به عده ای از آیات تمسک کردند که ظاهرش معلوم نیست ملاک باشد. اگر بخواهیم مثلاً عرض کردم کرارا ابن حزم می گوید کافر اصلاً دیه ندارد. کلاً، منکر است؛ چون قول به تساوی هست، قول به تصیف هست، قول به عشر هست، قول بین ما کفار اهل کتاب را روی یک روی دوازده و نیم است. این مشهور بین ماست. یک سوم هست، تثلیث هست، ایشان می گوید هیچی ندارد اصلاً. کافر است. چرا؟ افمن کان مومناً کمن کان فاسقاً لا یستوون؛ نمی شود مومن؛ چون لا یستوون نمی شود این دیه داشته باشد آن هم داشته باشد. او اصلاً ندارد. ببینید، افمن کان مومناً کمن کان فاسقاً لا یستوون، این توش در می آید که دیه ندارد؟ این مشکل را ما در فقه کلاً داریم با اهل سنت.

و عرض کردیم این تندی که اخباری های ما رفتند، یک کمی اش درست بوده. چون دیدند اینها یک آیات عجیب و غریب و ابواب عجیب و غریب فقه می آیند تمسک می کنند. اصلاً ربطی ندارد. افمن کان مومناً کمن کان فاسقاً لا یستوون، معنایش این است که کافر دیه ندارد اصلاً به هیچ وجهی که اگر روایات ما آمد دیه دارد اصلاً مخالف با آیه است؟

البته اخباری های ما خیلی تند رفتند. آنها هم تند رفتند. به نظر من همان جاده وسط را بگیریم بهتر است. اما اغراض در مقام جعل غیر از ملاکات است. اغراض بر می گردد به مولا. من فکر می کنم دو تا است. دیگر حالا چون بعضی از نکاتی است که مرحوم استاد در اینجا نیاوردند و ما از طریق آقای بجنوردی و افکار نائینی فهمیدیم، این را من فردا یک مقداری می خوانم. چون ایشان کلام مرحوم نائینی را آوردند و رد کردند. یک توضیحی من فردا عرض می کنم.

نمی خواستیم بخوانیم دیگر حالا به خاطر یک مقداری نکات ثانوی بیشتر می خوانیم که ممکن است در جای دیگری نباشد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین